

پیدا کردن شهرزاد قصه‌گو...

۷ سال‌های اول زندگی‌ام با

شنیدن قصه پدربزرگ سپری

شد. شب‌هایی که من کودکانه

اصرار می‌کردم تا تنها قصه‌ای را

که بلد است، برای بار صدم

بگویم و او بزرگوارانه، انگار که از بین هزاران قصه یکی را با

وسواس انتخاب کرده باشد، همراه با مقدمه‌ای از

نوازش و محبت، تا این‌که روزی فهمیدم آن قدر بزرگ

شده‌ام که قرار نیست باز هم این قصه را بشنوم.

شب‌های بدون قصه شب‌های کسل‌کننده‌ای بود. دلم

می‌خواست شهرزاد قصه‌گویی از راه برسد و شب‌ها

برایم قصه بخواند، قصه‌ای که به فردایم معنا ببخشد،

اما دریغ از شهرزاد قصه‌گو!

چند وقتی گذشت، چیزی در زندگی‌ام کم بود، حس

مفید بودن و حرکت نداشتم. تا با کتاب آشنا شدم.

دورادور می‌شناختمش، اما تا آن زمان دوستم نبود.

کم‌کم خواندن کتاب جزئی از برنامه روزانه من شد.

فانتزی جذابی داشتم که روزی در کنار شومینه روی

صندلی بنشینم و در آرامش صفحات کتابم را ورق

بزنم، اما رویایم خیلی دوام نیاورد. زمان مفیدم صرف

کارهای روزمره می‌شد و تقریباً زمان‌های مرده‌ام به کتاب

می‌رسید. زمانی پیش از خواب، با چشم‌های خسته، و

همه‌صداهایی که از صبح شنیده بودم و شب در

گوشم می‌پیچید و فکر آرامی که لحظه‌ای ساکن نبود.

با خودم قرار گذاشتم وقت مفیدی از روزم را صرف کتاب

کنم اما این وقت هم یا در ترافیک بود که نگاه کردن به

خط‌های کتاب باعث سرگیجه‌ام می‌شد یا در ازدحام

مترو بود که کتاب در دست گرفتن اتفاق دردسرسازی

رقم می‌زد. دلم شهرزاد قصه‌گو می‌خواست تا بیاید و

من را از این همه شلوغی نجات دهد تا با لحنی دلنشین

و رسا اتصال من را با متن کتاب حفظ کند.



دوستی داشتم که به شنیدن پادکست و کتاب صوتی

علاقه‌ای عجیب داشت. برای کتاب‌های خوانده‌اش

فهرستی همراه با توضیحات کامل تهیه کرده بود.

کنج‌گو و شدم، تجربه کنم، امکانات کتاب صوتی برایم

خیلی خوب بود، مطالعه در زمان خواب، یعنی بر مبنای

زمانی که طول می‌کشید تا خوابم ببرد، زمان را برایش

مشخص می‌کردم، مثلاً بعد از پایان فصل خاموش

شود یا بعد از نیم ساعت و... حتی سرعت خوانش هم

به انتخاب خودم بود. موسیقی متن‌ها به جذابیت و

رفتن به دالان زمان و مکان داستان کمک می‌کرد. انگار

حقیقتاً شهرزاد قصه‌گو را پیدا کرده بودم. قبول دارم که

یک کتاب صوتی را نمی‌توان تورق کرد، هدیه داد، بوکرد،

یا حجمی ندارد که حس مالکیت ایجاد کند یا امضا کرد و

نکته نوشت، اما ویژگی منحصر به فردش داشتن یک

واسطه یا به عبارتی پلی بین ما و نویسنده است. کسی

که داستان از مجرای انسانی او می‌گذرد، تمام

احساس‌های لازم را به آن می‌بخشد، روحی انسانی در

کالبد داستان می‌دمد و تو این روح را تمام و کمال به

تماشا می‌نشینی. شنیدن کتاب صوتی تجربه جالبی

است از دست ندهید.



هنگام خواندن

«دال دوست داشتن»

حس می‌کنید خود

درونی‌تان، کسی که

شاید در شرایط مختلف

او را نادیده گرفته‌اید،

روبه‌روی شما نشسته

است و حالا دارید

همه چیز را با هم

مرور می‌کنید



نگاهی به کتاب «دال دوست داشتن»

در ستایش جزئیات

۷ زندگی از جزئیات مهمی تشکیل

شده است. شاید گاهی برای ما یکسری

از این جزئیات مهم نباشد، اما همین

جزئیات دنیای وسیعی از مفاهیم را

درون خود جا داده‌اند. غم، دلتنگی،

دوست داشتن، عادت، مرگ، تنهایی، شکست، عشق، از

دست دادن و... کلمات و افعالی است که هر مرحله و لحظه از

زندگی ما را می‌سازد و هر کدام از اینها دنیای وسیعی را درون خود

دارد.

«همیشه خرده‌ریزه‌ها هستند که آدم را فرو می‌ریزند. براده‌های

جامانده از شادی‌های به غم نشسته؛ خوشبختی‌های به

نکبت رسیده. این براده‌ها بین درزهای تنگ - خیلی تنگ -

زندگی جا خوش می‌کنند و بی‌هوا که بهشان دست می‌اندازی،

می‌خراشند، آی می‌خراشند!»

زندگی چیزی جز شناختن این لحظات نیست و گرنه مثل این

می‌ماند که در یک رابطه سرخورد را مثل یک زیر برف کنیم

بعد یک روز صبح چشم باز کنیم و ببینیم او بی که دوستش

داشتیم، دیگر او بی نیست که دوستش داشتیم. چیزی شده

که دیگر برای ما غریبه است. ناشناخته و گنگ! بعد گلو صاف

کنیم و با لحنی حق به جانب و فریب‌خورده بگوییم: این، آبی

نیست که ما دوستش داشتیم. حال دارد خود واقعی‌اش را

بروز می‌دهد. در حالی که آن موقعی که ما مثل یک کلبه سرمان

زیر برف بود و در دنیای خودخواهی‌های خودمان بودیم؛ این

آدم، کسی که دوستش داشتیم، عوض شده است. شما

کدام آدمی را می‌شناسید که عوض نشود؟ که به مرور زمان به

بلوغ اجتماعی و فکری نرسد؟ علم هم به مرور زمان به تکامل

می‌رسد. نمی‌شود مراحل این تکامل را نادیده گرفت و به‌طور

مثال یک نظریه که برای قرن پنجم است را بخوانی و بعد تکمیل

شده آن نظریه در قرن ۲۱ را و چون مراحل آن را نمی‌دانی و

دلیلش را نمی‌فهمی، بگویی سر ما کلاه گذاشته‌اند!

زندگی هم، همین است. مثل مسیری پر از فراز و نشیب که باید

حواسمان به قدم‌هایی که برمی‌داریم باشد و گرنه ناغافل درون

چاله‌ای افتاده‌ایم که دلیلش چیزی جز سربه‌هوایی خودمان

نبوده است.

خود ما دنیای وسیعی را درون خود داریم که هر روز و هر لحظه

می‌توانیم با ابعاد مختلفی از آن آشنا شویم. حالا غم، دلتنگی،

دوست داشتن، به‌طور خلاصه زندگی چیزی جز این است؟ یک

روز غم دارد. یک روز شادی. یک روز آمدن و عشق. یک روز رفتن،

تنها شدن و شکستن. گذر زمان و عوض شدن شرایط هر کدام

مسئله تازه‌ای، جریانی، حاشیه‌ای و آدم جدیدی را با خود همراه

دارد. زندگی وقتی مفهوم پیدا می‌کند که ما در مواجهه با هر

مرحله و شرایط به درستی با آن روبه‌رو شویم.

کتاب «دال دوست داشتن» حسین وحدانی روایت‌هایی از

جزئیات زندگی را شامل می‌شود؛ چیزهایی که همه ما می‌دانیم،

ولی شاید ترس از ناشناخته‌ها و غرق شدن در نقطه‌های تاریک

باعث شده به آنها توجه نکنیم.

هنگام خواندن این کتاب حس می‌کنید خود درونی‌تان، کسی

که شاید در شرایط مختلف او را نادیده گرفته‌اید، روبه‌روی شما

نشسته است و حالا دارید همه چیز را با هم مرور می‌کنید. آن

خود دل شکسته و دلتنگ‌تان. آن خود غمگین و تنهایی‌تان.

کمی به عادت‌های‌تان سرک می‌کشید. دقیق‌تر به «دوست

داشتن» و «دوست داشته شدن» فکر می‌کنید. آدم‌ها و

رابطه‌های زندگی‌تان را مرور می‌کنند. خلاصه تمام آنچه زندگی‌تان

را شامل می‌شود در نظراتان می‌گذرد. تنها ایراد وارد به کتاب،

استفاده بعضی کلمات انگلیسی در متن روایت‌هاست که اگر

معادل فارسی آنها استفاده می‌شد، بهتر بود.

«و البته که باید احتیاط کرد در گفتن، بیش از شنیدن. برای

جلب شادی یا خشنودی محبوبی که معشوق نیست، عشق

و عاشقی را نباید به پایش سربرید. «دوست دارم» را نباید لقلقه

زبان کرد. «عاشقت هستم» را نباید نقل و نبات کرد و بر سر این

و آن باشید.

و بیش از هر کلمه‌ای باید از همیشه‌ها و هرگزها و هیچ‌وقت‌ها و

هیچ‌کجاها پرهیز کرد. از این «همیشه با تو می‌مانم»‌ها و «هرگز

ترکت نمی‌کنم»‌ها. که «۵» آغازشان با دو چشم حیران و متعجب،

به آدم‌هایی می‌نگرد که مقید به زمان و مکان‌اند، اما فراتر از زمان

و مکان وعده می‌دهند و باور و اعتماد را به سخره می‌گیرند.»

کتاب دال دوست داشتن چند روایت از عشق و زندگی را

حسین وحدانی نوشته و نشر ویدا در ۱۳۱ صفحه آن را منتشر

کرده است. اثری که توانسته با اقبال خوانندگان نیز روبه‌رو

شود.